



تبیین مبانی و اصول سکولاریسم؛ با تأکید بر تأثیر آن در نظام‌های حقوقی اروپایی و ایران

محمود صابر

مدرس دانشگاه، دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی، استادیار گروه حقوق دانشگاه تربیت مدرس

حسین جوادی حسین آبادی^۱

دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۱/۳۰)

چکیده

با تولد عصر روشنگری در غرب، متولیان جامعه، نخست آیین مسیحیت را مورد تاخت و تاز قرار دادند و پس از تزلزل و تخریب آن، فرهنگ جدیدی را پی‌ریزی کردند. خلاصه عملکرد رفتار غرب ابتدا «دین‌گریزی» و سپس «دین‌ستیزی» و «دین‌زدایی» از جامعه است، پیامد اجرای این سیاست از سوی، ایجاد تردید در دین و از سوی دیگر، معرفی جانشینی برای آن بود. جلوه‌گاه این رویکرد در قوانین موضوعه کشورهای اروپایی به‌خوبی قابل مشاهده است. تدوین قوانین بر مبانی غیردینی و مبتنی بر شاخص‌های غیر ارزشی و حرکت به سمت علم‌گرایی و انسان‌مركزی یکی از مؤلفه‌های اساسی نظام‌های حقوقی مبتنی بر اندیشه‌های سکولاری است که همه‌چیز را در علم منهای دین می‌بیند و در نتیجه با محوریت عقل خود بنیاد بشری لیبرالیسم فکری و رفتاری

1- Email: hossein_javadi@ymail.com

* (نویسنده مسئول)

به سوی دین‌گریزی، دین‌ستیزی و حتی دین زدایی پیش می‌رود و پس از آن جوانه‌های سکولاریسم الحادی یا ضد دینی، زاده می‌شود و پس از گذشت زمانی، به سکولاریسم غیردینی می‌انجامد، به این معنا که به جدایی دین از جامعه، حکومت، هنر، اقتصاد، حقوق و غیره اعتقاد داشته و دین را یک امر شخصی و اخروی می‌داند و به حوزه‌های فردی صرف، محدود می‌کند. در سال‌های اخیر سکولاریست‌ها، در به حاشیه راندن دین از صحنه اجتماع بسنده نکرده، بلکه با برداشتی جدید از سکولاریسم، آن را در معنای نفی و انکار اهل دین و آموزه‌های فرا طبیعی به کار بردند. مقاله پیش رو علاوه بر طرح مبانی و اصول سکولاریسم، عهده‌دار تبیین تفکر سکولاری در جوامع امروز اروپایی و تأثیر این مکتب بر نظام‌های حقوقی این کشورها است.

واژگان کلیدی

سکولاریسم، دین‌گریزی، دین‌ستیزی، مدرنیته، نظام حقوقی

Explaining the foundations and principles of secularism Emphasizing its impact on European and Iranian legal systems

▪ Abstract of research to English language

With the birth of the Enlightenment in the West, the custodians of the society invaded Christianity first and, after its collapse and destruction, established a new culture. The summary of the behavior of the West is first of all "religion" and then "religion" and "deification" of society, the consequence of implementing this policy on the one hand, creating doubt in religion and, on the other hand, introducing a substitute for it. The manifestation of this approach is well visible in the European laws. The formulation of rules on non-religious foundations based on inert values and the movement towards scientism and the central human is one of the essential components of secular-based legal systems. Which sees everything in the science of minus religion, and therefore, with the center of its intellect, the human foundation of intellectual liberation and behavior towards religion, religion, and even deed, and then the sprouts of atheistic or anti-religious secularism, After a while, he leads to non-religious secularism, in the sense that he believes in the separation of religion from society, government, art, economics, law, etc., and considers religion to be a personal and ascendant matter, and to the domain Individually limited, limits. In recent years, secularists have not limited

the marginalization of religion from the scene of society, but with a new conception of secularism, it used it in the sense of denying and denying the people of religion and supernatural teachings. In addition to developing the foundations of secularism, this article is devoted to explaining secular thinking in today's European societies and the impact of this school on the legal systems of these countries.

Keywords

Secularism, religion, religiosity, modernity, legal system



مقدمه

۱- تعریف سکولاریسم

۱-۱- سکولاریسم در لغت:

۱- کلمه سکولاریسم (secularism) واژه‌ای است انگلیسی، که از کلمه لاتین saeculum، به معنی عصر، قرن، نسل گرفته شده است. این کلمه در زبان لاتین قرون وسطا، به معنی جهان یا دنیا می‌باشد (بهاء‌الدین بازارگاد، مکتب‌های سیاسی، ص ۱۰۶).

۲- دنیویت، این جهانی، عرفی شدن، جدا شدن از دنیا، غیردینی شدن، اعتقاد به اصالت امور دنیوی، گیتی گرایی، دنیاگرایی، دنیا مداری، جدایی دین از سیاست (غلامرضا اعوانی، نامه فرهنگ، ش ۱، ص ۱۸).

۳- این جهانی بودن، دنیا مداری و دنیاگرایی، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی، علمی شدن.

۴- در فرهنگ Webster برای کلمه secular مترادف‌هایی وجود دارد. مانند: temporal دنیوی worldly دنیایی Earthly زمینی material مادی physical جسمانی، طبیعی.

۵- در زبان عربی، از این واژه با کلمه‌ی «العِلْمَانِیَه» تعبیر شده است، بعضی از نویسندگان معاصر عرب تصور می‌کنند، که این واژه از «علم» گرفته شده است، به همین دلیل آن را «العِلْمَانِیَه» گفته‌اند.

۲-۱- سکولاریسم در اصطلاح:

۱- اصطلاح secular برای نخستین بار پس از جنگ جهانی سی‌ساله (۱۶۴۸ م) و به هنگام امضای پیمان نامه صلح و آغاز حکومت‌های نوین ملی (سکولار) به کار رفت (هاشم آغاجری، بازتاب اندیشه، ش ۴۲، ص ۸).

۲- جان هالیوک: سکولاریسم را این‌چنین تعریف می‌کند: «اعتقاد به امکان اصلاح وضعیت انسان از راه‌های مادی، بدون رد، یا قبول ایمان مذهبی».

۳- جداسازی نهاد دین و دولت.

۴- علامه محمدتقی جعفری سکولاریسم را این‌گونه تعریف نموده است:

«سکولاریسم: مخالفت با شرعیات و مطالب دینی، روح دنیاداری، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی است»

(قبسات، شماره ۱، ص ۵۴).

۵- سکولاریسم یک مکتب و مرام و ایدئولوژی است که بعد از رنسانس پدید آمد و از فرزندان نهضت روشنفکری است و به معنای دنیاگرایی، لا دینی، بی‌خدایی، کنار گذاشتن دین و نوعی احساس استغنا و بی‌نیازی از دین است.

۶- سکولاریسم عبارت است از: جدایی دین از حوزه اجتماع، تعاملات و مناسبات اجتماعی؛ یعنی: دین، تفکر و تئوری‌های دینی در حوزه مدیریت، اقتصاد، هنر، سیاست و غیره، هیچ نقشی نداشته، و تنها جنبه فردی و شخصی دارد (محمدجواد رودگر، رواق اندیشه، ش ۲۷، ص ۲۹).

۷- در فرهنگ آکسفورد، سکولاریسم این‌چنین تعریف شده است:

«سکولاریسم، اعتقاد به این امر است که قوانین و تعلیم و تربیت و سایر امور اجتماعی به‌جای اینکه مبتنی بر دین گردد، بر داده‌های علمی بنا شود (مجله تخصصی کلام اسلامی، ش ۵۹، ص ۵۲).

۸- در دایره المعارف «دین» سکولاریسم چنین تعریف شده است:

بریان ویلسون می‌گوید: «سکولاریسم یک ایدئولوژی است که مدافعان آن آگاهانه همه امور و مفاهیم ماورای طبیعی و وسایط و کارکردهای مربوط به آن را نفی می‌کنند، و از اصول غیردینی یا ضد دینی به‌عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی دفاع می‌کنند».

بر اساس این تعریف، سکولاریسم یک جهان‌بینی مادی است که اصالت را از آن ماده می‌داند و به‌صورت آگاهانه همه امور ماورای طبیعی و وسایط و کارکردهای مربوط به آن را صریحاً انکار می‌کند و از اصول غیردینی و ضد دینی به‌عنوان مبنای اخلاق و سازمان‌دهی امور اجتماعی استفاده می‌کند.

۹- سکولاریسم فرایندی است که بر اساس آن، و واقعیاتی که در قلمرو دینی و مقدس جای داشتند، به محدوده امور غیر مقدس و طبیعی منتقل می‌شود، درزمینه حیات اجتماعی، غیردینی ساختن، یا تقدس زدایی از بعد تقدس آمیز برخی از مظاهر جهان و مقام انسان در جهان همراه است، و با آن، مظاهری عقلانی، علمی و فنی جایگزین مظاهر دینی و تبیین جهان با استعانت از امور مقدس و الهی می‌شود.

۱۰- سکولاریسم عبارت است از گرایشی که طرفدار و مروج حذف یا بی‌اعتباری و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل: سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و ... است (محمدرضا خاکی، معرفت، ش ۲۵، ص ۸۷).

۱۱- جدا بودن جامعه دینی از جامعه سیاسی، به گونه‌ای که دولت حق هیچ‌گونه اعمال قدرت در امور دینی نداشته باشد، و کلیسا نتواند در امور سیاسی مداخله کند.

۱۲- سکولر (secular) در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی به معنی دنیوی (آنچه مربوط به این جهان خاکی است، و مشتق از کلمه لاتین سکولوم (speculum) است و به معنی این دنیا است، و سکولاریسم یعنی دنیاپرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیوی و رد آنچه غیراز آن است، بنابراین شامل رد مذهب نیز می‌شود، غالباً مترادف با «سپ تیسیم» استعمال می‌گردد. این اصطلاح در انگلستان زیاد به کار می‌رود (غلامرضا اعوانی، نامه فرهنگ، ش ۲۱، ص ۱۵).

به‌طور کلی می‌توان گفت «سکولاریسم» در معنای اصطلاحی دارای دو معنا است:
در مجموع می‌توان گفت سکولاریسم به معنای جدایی دین از سیاست و امور اجتماعی (خروج دین از متن زندگی و به حاشیه کشاندن آن است.

۲- تاریخچه سکولاریسم:

نخستین بار، واژه «سکولاری زاسیون» در اواخر قرن سده سوم، برای توصیف روحانیونی به کار رفت که گوشه‌نشینی رهبانی را به سمت زندگی در دنیا ترک می‌گفتند.

در کلیسا در سده‌های میانه (قرن ۱۶) روحانیون به دودسته تقسیم می‌شدند:
الف- رهبانی، ب- دنیوی (سکولار) روحانیون گروه دوم چون در دنیا خدمت می‌کردند و به زندگی مردم نظم و ترتیب می‌دادند به این نام خوانده می‌شدند، کشیش‌های روستا، اسقف‌ها، کاردینال‌ها، پاپ‌ها در جرگه روحانیون دنیوی (سکولار) بودند (هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ اول تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶، ص ۴۹۸) و پس از آن کلمه سکولار شدن با معنایی نزدیک به کاربرد امروزی آن مورد استعمال قرار گرفت در جریان مذاکرات صلح وستفاليا بود (قرن ۱۶) در آنجا نمایندگان فرانسه، این واژه را که به انتقال کنترل املاک و دارایی‌های کلیسا به دولت دلالت داشت، وضع کردند ... در قرن هیجدهم، گروهی مدعی بودند که اصولاً کلیه دارایی‌های کلیسا باید به دولت منتقل گردد. البته در جریان انقلاب فرانسه، این اصل به همهی حوزه‌های زندگی تسری داده شد.

در قرن نوزدهم، مشهورترین کاربرد شناخته شده اصطلاح سکولار شدن به معنای ستیزه جویانه آن، توسط هولیک^۱ (۱۹۰۶ - ۱۸۱۷) و سازمان آزاداندیش اش به نام «جامعه سکولار» مطرح شد، او برنامه اش را «سکولاریسم» (Secularism) می خواند و آن را «فلسفه ای ملی برای مردم» می دانست که هدف آن تنظیم امور زندگی، بدون استعانت از ماورای طبیعت بود. در کنار این معنا، معنای برنامه ای و تهاجمی از سکولاریسم، معنای دیگر هم پدید آمد که سکولاریسم را دیدگاهی میانه می دانست که نسبت به نهادها و مناسک دینی خنثی است. رسوب تاریخی بیشتر این معانی مربوط به گذشته را، می توان در اصطلاحات «سکولاریسم» و «سکولار شدن» به صورت که امروز متداول است ملاحظه کرد. با وجود این، مفاهیم غالب این دو اصطلاح، که بازنمای مبارزه علیه حاکمیت کلیسا و جهان بینی مسیحی است، لاقید، ضد روحانی و غیردینی هستند.

«ماکس و بر» و «ارتست تروخ» اولین بار «سکولار شدن» را به صورت واژه ای توصیفی و تحلیلی به کاربرند. این کاربرد به زودی توسط تاریخ شناسان، متداول گردید، علیرغم اینکه واژه سکولار شدن در تاریخ جامعه شناسی معنی خنثایی داشت، در اوایل قرن بیستم، از نظر متألهین هنوز، نشانگر نیروی تهاجمی علیه دین بود، که می بایست مهار گردد.

۳- مبانی نظری سکولاریسم:

مبانی کلی سکولاریسم عبارت اند از:

۳-۱- عقل مداری (رشنالیسم)^۲

یکی از مبانی سکولاریسم عقل گرایی است، به این معنی که معتقد است، انسان ها قادرند با استفاده از عقل همه مسائل را درک و حل کنند (تنها راه شناخت حقیقت عقل است). سکولاریسم بر اساس این مبنا، یافته های دینی و نهادهای آن را غیر عقلی قلمداد می کند (علیرضا رحیمی، سیر تفکر جدید در اروپا، بعثت، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰).

1 - Holyoake

2 - Rationalism

به عبارت دیگر، عقل بر شالوده‌ها و بنیان‌های محکمی استوار است که پاسخگوی نیازهای انسانی بوده و قادر به حل نزاع‌های جامعه است، عقل داور نهایی، در منازعات است و مستقل از وحی و آموزش‌های الهی است، و قدرت اداره زندگی بشر را دارد. به لحاظ پیشینه تاریخی، سنت عقل‌گرایی به دکارت بازمی‌گردد. قبل از او، پیش از دو قرن فلسفه مدرسی رایج در جهان مسیحیت، تحت حملات شدید منتقدان قرار داشت، «مونتینی» با تشکیک در بسیاری از مسائل فلسفی، موفق به فروریختن پایه‌های فلسفه شد، اما بنای جدیدی که به واسطه آن قادر به کسب معرفت باشد، ایجاد نکرد. دکارت نخستین کسی بود که رشته نوینی از افکار را به هم پیوست و حوزه فلسفی جدیدی را گشود. تنها کاری که اسلاف دکارت کردند. آن بود که فلسفه مدرسی را از اعتبار انداختند (- آتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطا تا اوایل قرن حاضر، ترجمه احمد احمدی، حکمت، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۲۳)؛ اما دکارت باب جدیدی در فلسفه گشود. در فلسفه قرون وسطا، که مبتنی بر ایمان به خداوند بود، عقل خادم ایمان بود، تا ایمان بر کسی مستولی نمی‌شد، عقل به کار نمی‌آمد. از این رو، هیچ‌کسی حق نداشت سخنی غیر از سخن کلیسا بر زبان آورد. دستورات کلیسا به مثابه قوانین غیرقابل تغییر، مستدل و اثبات‌شده تلقی می‌گردید و بر اذهان و افکار حکومت می‌کرد. از نظر یک روشنفکر سکولار، منظور از عقل، نوعی عقل متعارف بود که با آموختن منطق و علوم دیگر صیقل می‌یافت و در عصر کلیسا، از دید روشنفکران، نهادهایی چون کلیسا، دولت و پیش‌داوری‌های حاکم، همه در مختل ساختن کارکرد عقل هماهنگی و همگامی داشتند (علیرضا رحیمی، پیشین، ص ۵۴).

در قرن هجده، که عصر روشنگری نام گرفت. با تلاش فکری «لایب نیتس» و «ولف» عقل‌مداری شکوفا شد (اداکریستان، سروبالی و هیأت نویسندگان، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه، حوا یوسفیان، انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۱۳). در این مقطع، عقل‌گرایی یعنی می‌توان یافته‌های تجربی را قطعی تعقلی کرد. به بیان دیگر، عقل انسانی توانایی دستیابی به نتایجی مثبت در حوزه‌ی وسیعی از مسائل را دارد که برای زندگی بشر دارای اهمیت اساسی است. نتایجی که نیازی به صحه گذاشتن ایمان بر آن ندارد.

یکی از پیامدهای غربی عقل‌گرایی، دین‌ستیزی بود. از قرن هجده به بعد عقلانیت در جامعه غربی به گونه‌ای مطرح شد که دین را ضد عقل معرفی می‌کرد. چنانچه گلدمن، از فلاسفه معاصر، در وصف، جامعه عقلانی قرن هجده می‌گوید: «در چنین جامعه‌ای {جامعه‌ی خرد منش} شهروند دیگر مقام اجتماعی خود را محصول لطف یا قهر الهی نمی‌داند، بلکه آن را نتیجه سلوک خود می‌شمرد، خواه اعمال او بجا

و موفقیت‌آمیز باشد یا هدایت نشده و بی‌فایده».

۲-۲ - علم محوری (ساینتیسم)^۱

علم‌گرایی از دلایل و مبانی فکری سکولاریسم است، به این معنا، ایمان به علم نقش مذهب را در حیات انسان‌ها ایفا می‌کند. به دیگر سخن، نیازی به احکام شرعی و دستورات دینی نیست و یافته‌های علمی برای اداره‌ی جامعه کافی می‌باشد. منظور از علم محوری در این مشرب، دریافت‌های تجربی است (تنها راه دریافت حقیقت علم می‌باشد) که از «راجرز بیکن» آغاز شده است.

البته بعضی از محققان معتقدند^۲ که مسلمانان پایه‌گذار علوم جدید و روش علمی هستند. و بیکن به واسطه آشنایی با زبان عربی، آن را از دنیای اسلام به جهان مسیحیت منتقل نمود. تجربه‌گرایی به‌طور رسمی، توسط «فرانسیس بیکن» پایه‌گذاری شد، «آنتونی آر»، نویسنده غربی، در مقایسه «بیکن» با «دکارت» که هر یک پایه‌گذار مشرب معرفتی هستند، مدعی است ضربه‌ای که تجربه‌گرایی بیکن بر فلسفه‌ی رایج قرون وسطا زد، از حرکت دکارت به‌مراتب ریشه‌ای‌تر و سهمگین‌تر بود، زیرا او نسبت به ارزش هرگونه فعالیت فکری، که پیوند تنگاتنگی با مطالعه و مشاهده واقعیات عینی ندارد، مشکوک بود (آندره کرسون، فلاسفه بزرگ، ترجمه کاظم عمادی، ج ۱، ۱۳۶۳: ص ۵۹۹). دغدغه خاطر بیکن برخلاف پیشینیان، مسئله پیروزی بشریت بر طبیعت و تأمین وسایل راحتی زندگی و زیستن است. به‌طور کلی، این هدف یکی از راهبردهای اساسی پس از عصر روشنگری است که منجر به شکل‌گیری علوم عملی و فن‌آوری می‌شود.

«هابز» نیز بر تجربه حسی به‌عنوان منشأ شناخت تأکید دارد. پس از وی «لاک» نظریه‌ی جامع کسب معرفت بر مبنای اصول تجربی را تدوین کرد، و بر این مطلب پای فشرده که معرفت ما به جهان خارج، تنها از طریق تجربه میسر است. «لاک» ذهن انسانی را به‌منزله‌ی کاغذ سفید یا لوحی می‌داند که فاقد هرگونه خصیصه یا اندیشه است و تنها از طریق تجربه شکل می‌گیرد.

1 - Scientism

۲ - جهت آگاهی بیشتر، رک به: محمد رفیع الدین، پاکسازی سکولاریسم، ترجمه غلامرضا سعیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران: ۱۳۶۲،

در عصر جدید، پژوهش علمی جایگزین تفسیر جهان از سوی نهادهای سنتی شده است. از همین جاست که یکی از محورهای مهم، در این مقوله تعارض علم و دین می‌باشد. علم‌گرایان معتقدند، معرفت تجربی بر معارف دین مقدم است و تجربه، مرجع شناخت انسانی می‌باشد. همه معارف باید خود را با این معیار شناخت منطبق کنند. هر آنچه قابل تجربه حسی باشد مقبول است و هر چه نباشد، به کناری نهاده می‌شود. «پوپر» یکی از تجربه‌گرایان معاصر، معتقد است که در علوم طبیعی، آزمایش معیار و محک صحت و درستی یک مسئله است، اما در امور دینی و متافیزیکی، آزمایشی که فیصله دهنده مسئله باشد. نداریم، لذا، علم مقدم بر دین است. «بیکن» نیز در این زمینه اعلام داشت «طبیعت از هر امر استدلالی دقیق‌تر است، ای فرزندان من، تمام این فلسفه‌های انتزاعی را به یک‌سو نهدید و تنها به اشیا دل‌بندید (آنتونی آر، بلاستر، پیشین، ص ۲۰۹). یکی از رسالت‌های علم در جامعه‌ی سکولار پرکردن خلأ معنویت توسط برخی رشته‌های علمی است. نقش علوم اجتماعی و علوم انسانی در غرب این است که خلأ معنوی و روانی را پر کند، خلأیی که بر اساس حس‌گرایی و علم محوری بنانهاده شده است. اما این امر در حقیقت سرابی بیش نیست و تنها خلأ، مشکل را از حیث زمانی به تأخیر می‌اندازد. اما حل نمی‌کند (ر. ک: محمد رفیع الدین، پیشین).

۳-۳- انسان‌گرایی (اومانیزم)^۱

طبق این عقیده، انسان‌مدار و محور همه‌چیز است و خالق و آفریننده همه ارزش‌ها، خود انسان است و جدای از انسان و عمل او هیچ‌گونه ارزش، اخلاق و فضیلتی وجود ندارد بر پایه این نظر ارزش‌های اخلاقی، بایدها و نبایدها و شیوه زندگی و فضیلت‌ها و ردیلت‌ها را نباید از وحی و عالم غیب آموخت. زیرا چنین عالمی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد آدمی به آن نیاز ندارد و خود می‌تواند مستقلاً ارزش‌ها را وضع کند.

۳-۴- نسبیت‌گرایی:

از دیدگاه سکولاریسم ارزش‌های مطلق و ثابت و کلی و دائمی وجود ندارد و امور اخلاقی و ادراکات آدمی همه محدود، موقت و نسبی است، خوب و بد مطلق وجود ندارد هر چه هست زاییده عقل و درک محدود آدمی است. پسند و ناپسند و حسن و قبح نسبی و تابع شرایط اجتماعی و زیستی است.

هرگاه سقط جنین را، در جامعه‌ای آزاد کنند، خوب تلقی می‌شود و اگر در جامعه‌ای ممنوع باشد، بد لحاظ می‌شود این خود دلیل بر آن است که خوب و بد مطلق وجود ندارد. زیرا معنا ندارد که یک شی در نقطه‌ای خوب و در نقطه‌ای دیگر بد، باشد جز آنکه خوب و بد را یک امر نسبی بدانیم، بر اساس این اندیشه، نیازی به وحی نیست زیرا وحی بیانگر قوانین ثابت و حسن و قبح مطلق است، درحالی‌که چنین چیزی در خارج وجود ندارد. این دیدگاه در نهایت به نگرش مادی و ماتریالیستی نسبت به اخلاق منجر می‌شود.

۳-۵- ضدیت با سنت: یکی دیگر از مبانی سکولاریسم سنت ستیزی یا سنت‌گریزی است. در مقابل، گرایش به تجدد و هر چیزی که نو است یک خصلت جدایی‌ناپذیر سکولاریسم است که می‌تواند به الحاد و بی‌دینی (آئیسم و لائیسم) منجر گردد.

۳-۶- اباحیگری در تمامی ابعاد:

اباحیگری و آزادی مطلق و بی‌حد و حصر و تجویز بی‌بندوباری و بی‌مبالاتی برای بشر یکی دیگر از مبانی معروف سکولاریسم است طبق این دیدگاه نه نظارت الهی در کار است و نه ثواب و عقاب اخروی و ارزش‌های ثابت اخلاقی که قابل دفاع و اثبات شدنی باشند نیز وجود ندارد پس آدمی آزاد است و می‌تواند غرایز مادی خود را بدون هیچ محدودیتی کاملاً ارضا کند. همین انگیزه سبب شده که دین را در مسائل اخلاقی و اجتماعی کنار نهد تا میدان را برای غرایز خود باز نماید (جعفر سبحانی، مجله تخصصی کلام اسلامی، ش ۵۹، ص ۱۷).

۳-۷- ماشین‌انگاری جهان (ماشینیسم):

یکی از مبانی سکولاریسم «دنیا‌مداری» در مقابل «آخرت‌مداری» است. منظور از این اصل توجه به ارزش‌ها، اصول و معتقدات دنیوی در مقابل اندیشه‌های اخروی می‌باشد. جهان در نگاه بسیاری از فلاسفه قرن هجدهم و به خصوص اصحاب دایره‌المعارف، به‌مثابه ماشین عظیمی است که متشکل از اجزاست، و به‌گونه‌ای منظم ترکیب شده و آن را به حرکت واداشته است از دیدگاه ایشان خداوند جهان را آفریده و رها ساخته، آن را رها کرده تا بدون اینکه نیازی به سازنده داشته باشد کار کند. از سوی دیگر قول داروین مبنی بر تصادفی بودن ظهور انسان و تکامل او بیانگر نگرش ماشینی بر جهان طبیعت است (جواد رودگر، رواق اندیشه، ش ۲۹، ص ۲۲).

۳-۸- ناسیونالیسم (ملی گرایی):

سکولاریسم در اروپا:

یکی از علل پیدایش این نوع طرز تفکر در جهان غرب مخالفت و بازداری کلیسا از پیشرفت‌های علمی بود. زیرا آن را برخلاف آموزه‌های دینی تلقی می‌کردند. که این امر عاملی در گرایش به بی‌دینی در بین دانشمندان به شمار می‌آید (جعفر سبحانی، مجله تخصصی کلام اسلامی، شماره ۵۹، ص ۸).

سکولاریسم به دو صورت در غرب ظاهر شد:

۱- به صورت الهی، که جنبه‌های فردی و شخصی مذهب و دیانت را پذیرفته یا آن را در بعد اخلاقی، معنوی و اخروی خلاصه کرد و تنها به موضوع درونی و روحی محدود کرده است. اگرچه بین دین، جامعه، حکومت و نظام‌های اجتماعی دیوار کشیده است.

۲- به صورت الحادی، که دین را از متن نیازهای درونی و شخصی نیز در کنار امور اجتماعی و سیاسی حذف نمود. یعنی تفکر انکار و الحادی نسبت به دین داشت. (در حال حاضر انفکاک دین از سیستم حکومتی، سیاسی و مدیریت اجتماعی وجهه غالب سکولاریسم می‌باشد).

۴- فرایند شکل‌گیری سکولاریسم

در این مقاله بر آنیم تا فرایند شکل‌گیری سکولاریسم را در اروپا بررسی نماییم. این بخش متضمن دو محور است:

۴-۱- سیر تحول تاریخی سکولاریسم

سکولاریسم دستاورد تحولات فکری است این تحولات فکری واکنشی بر سیر تحولات قرون وسطی در اروپا بود لذا هر یک از مشخصه‌های سکولاریسم بازتابی از واکنش‌ها و تحولاتی است که در قرون وسطی توسط اربابان کلیسا و به اسم آیین مسیحیت و دین صورت می‌پذیرفت.

الف- سیر تحول سکولاریسم: سکولاریسم نتیجه منطقی تنازع فکری اروپا پس از عصر روشنگری

است طی ۴ قرن درگیری در اروپا، فرهنگ جدیدی شکل گرفت که امروز آن را به نام سکولاریسم می‌شناسیم اما از آنجاکه این تحولات ریشه در قرون وسطی داشت، از این رو نگاه اجمالی به تحولات دوره پس از شکوفایی علم خواهیم داشت، در یک نگرش کلی قرون وسطی دارای ویژگی‌هایی است: به لحاظ سیاسی، حقوق خصوصی و

عمومی مختلط و به هم ریخته و به لحاظ فکری بارزترین مشخصه این دوره عبارت از فقدان دو بعد انتقاد و درک تاریخ، فقدان روحیه بررسی و مشاهده و احترام بیش از اندازه به قدرت است. خصوصیت دیگر این دوره یکسان انگاشتن دولت با میراث خصوصی یک خانواده با تمام نتایجی است که بر این اصل مترتب می شود (گائتانا موسکا و گاستون بوتو، تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی، ترجمه حسین شهیدزاده، ۱۳۷۰، ص ۸۶).

به لحاظ فرهنگی نیز قرون وسطی با اشکال گوناگونی از دوگانگی مواجه است: دوگانگی میان روحانیون و عامه مردم، دوگانگی میان فرهنگ لاتین و فرهنگ نیوتونی، دوگانگی میان حکومت زمینی و دوگانگی میان روح و جسم و همه این‌ها در اختلاف نهایی پاپ و امپراتور خلاصه می شود. این دوگانگی‌ها هر یک منشأ متفاوتی دارد و هر کدام ملهم از فرهنگ خاصی است. که عصر روشنگری و تحولات واپسین آن به این دوگانگی‌ها و اختلاف‌های دیگر خاتمه داد.

در دو قرن اولیه قرون وسطی، مسیحیت به تدریج، رشد کرد. در ابتدا، مسیحیان به قدرت مادی بی‌علاقه بودند. این امر برخاسته از متن انجیل بود که به این نکته اشعار داشت که آنچه را متعلق به قیصر است به قیصر واگذار و آنچه را که متعلق به خداست به کلیسا و پاپ. اما این بی‌علاقگی دیری نپایید و وقتی که بیشتر مردم و حتی امپراتورها به دین حضرت مسیح (ع) گرویدند، دوام نیافت.

با مسیحی شدن کنستانتین، امپراتور روم، مسیحیت رشد قابل توجهی کرد. در امپراتوری روم، قدرت دنیایی و قدرت دینی باهم آمیخته بود، امپراتور پیشوای مذهبی نیز به شمار می رفت، ولی تشکیلات کلیسا این آمیختگی را نمی پذیرفت. مسیحیت ویژگی جهان شمولی داشت و می خواست تا فراسوی حدود امپراتوری نشر و اشاعه یابد. پیشوایان و سلسله مراتب روحانی این مذهب یعنی اسقف‌ها و کشیش‌ها از سوی امپراتور تعیین نمی شدند. بر همین اساس، مسیحیت از بدو پیدایش، نسبت به دولت یا حکومت به خودمختاری گرایش داشت.

با توجه به آنچه گفته شد، می توان ادعا کرد که پیشینه تاریخی سکولاریسم به قرن سیزدهم به بعد بازمی گردد. در این قرن، با فراهم آمدن مقدمات پیشرفت علم، به تدریج، تعارض میان علم و دین به شکل‌های گوناگون ظهور یافت. امروزه برخی معتقدند که در دیانت حضرت مسیح (ع) علم و دین در تقابل با یکدیگرند؛ زیرا در انجیل، علم به عنوان «شجره ممنوعه» معرفی شده است و با پیشرفت علم، کلیسا خود را مجبور دید از حریم دیانت دفاع کند و تحت عنوان «حکومت» در برابر علم قد علم نماید.

از جمله پیشگامان سکولاریسم در قرن چهاردهم، دانتی (۱۲۶۵-۱۳۲۱) و پترارک (۱۳۰۴-۱۳۷۴) هستند. دانتی کاتولیک مذهب بود، اما منبع حقیقت را در خارج از حوزه مسیحیت می‌جست. وی در قصیده‌ای به مادی‌گرایی و اومانیزم اظهار دل‌بستگی کرد. روحیه نوزایی نیز در این قرن از ایتالیا آغاز گشت. به این ترتیب، نهضت نوزایی در قرن چهاردهم و پانزدهم از ایتالیا آغاز گشت و حاملان فکری آن، به‌خصوص در قرن پانزدهم، مدعی بودند که دین تنها پاسخگوی مشکلات و نیازها نیست. یکی از زمینه‌های شکل‌گیری سکولاریسم در این زمان، اهتمام بیش‌ازحد به علوم انسانی، مانند لغت، شعر، تاریخ و ادب، است. هدف این کار تبیین رابطه انسان‌ها با یکدیگر و ایجاد تفاهم در جهت ایجاد جامعه برتر بود. بدین‌سان، محور تمدن مادی بر انسان متمرکز گردید، در حالی که محور علوم الهی تبیین رابطه انسان با خداوند است.

فرهنگ عصر نوزایی دارای ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی است که آن را از عصر قرون وسطی متمایز می‌سازد؛ از جمله آن‌ها کاهش حاکمیت کلیساست. فرهنگ عصر جدید، بیش از آنکه روحانی و دینی باشد، دنیوی است. دولت‌ها روزبه‌روز قومی‌تر شدند و جای کلیسا را، که بر فرهنگ جامعه نظارت داشت، گرفتند. دولت و پادشاه با اتحادی که با بازرگانان ثروتمند داشت جای طبقه اشراف را گرفت و آن را در کشورهای گوناگون به نسبت‌های متفاوت تقسیم کرد. از جمله دیگر مشخصه‌های این عصر، افزایش قدرت علم است. نخستین مطلب جدی علم، که علیه کلیسا انتشار یافت، نظریه کپرنیک، پس از دوران نوزایی ایجاد کرد. این امر با واکنش شدید کلیسا مواجه شد و از این زمان، نزاع میان احکام جزمی و علم آغاز گشت و احکام جزمی کلیسایی شکست خوردند. به این ترتیب، حاکمیت علم، که مورد قبول بیشتر فلاسفه جدید قرار گرفت، با حاکمیت کلیسا تفاوت فراوان پیدا کرد. با توجه به این دو مشخصه، می‌توان مهم‌ترین پیامد عصر روشنگری را درهم‌شکسته شدن فلسفه مدرسی و احیای فلسفه افلاطون عنوان نمود. از دیگر دستاوردهای این عصر، تشویق به فعالیت فکری و علمی است.

اصلاح دینی حرکت دیگری است که در جهت بنیان نهادن عصر جدید از آن یاد می‌شود. پیش‌تازان این حرکت فکری لوتر، کالون و لوپولا بودند. لوتر برخی مراجع قدرت کلیسا را به معارضة طلبید تا حقانیت برخی اعمال خودشان نظیر بخشش گناهان، را با دلیل اثبات کند. جنبش اصلاح دینی، به اعتقاد دامپی یر، با سه هدف عمده رخ داد: نخست، برقراری انضباط کلیسا؛ دوم، اصلاح عقیده بر مبنای اصول برخی از جنبش‌های سرکوب‌شده پیشین و سوم، تحقیق در نظارت جزمی اعتقاد و اجازه داوری درباره کتاب مقدس.

ب) زمینه‌های فکری سکولاریسم

۱. **نهضت اصلاح دینی:** سکولاریسم مشربی است که تنها می‌تواند در اقلیم مسیحیت رشد و نمو کند؛ زیرا سرچشمه‌های آن در تعالیم مسیحیت به صورت تحریف‌شده وجود دارد. بنابر مندرجات کتب مسیحی، بین دیون مردم به قیصر و دیون مردم به خدا باید تفاوت قائل شد. بنابراین، اصل جدایی دین از سیاست، که از اصول زیربنایی سکولاریسم به شمار می‌آید، ناشی از موقعیت ویژه غرب و نشأت گرفته از جهان‌بینی ویژه مسیحیت است و در تاریخ و فرهنگ مشرق زمین، پایه و اساسی ندارد.

گفته شد که تحولات پس از عصر روشنگری، واکنشی نسبت به مسائل و رخداد‌های پیش‌ازاین عصر و قرون وسطی به شمار می‌رود. یکی از تحولاتی که از زمینه‌ها و عوامل عمده اصول و دستاوردهای اصلی سکولاریسم محسوب می‌شود نهضت اصلاح دینی است. نهضت اصلاح دینی یا رفرمیسم جریانی است که طی آن به تدریج، از نفوذ مذهب در شئون گوناگون زندگی جوامع اروپای غربی کاسته شد.

یکی از پیامدهای مهم نهضت اصلاح دینی، فردگرایی است که از مبانی فکری سکولاریسم محسوب می‌شود. در حقیقت، آموزه پروتستانیسم مبنی بر خود کشیشی به لحاظ منطقی، مشوق خود گرایی است و به آزادی وجدان و حقوق طبیعی رهنمون می‌گردد. مسلماً میان جنبش اصلاح دینی و سکولاریسم رابطه وجود دارد. این امر را می‌توان در تحولاتی که پس از نهضت اصلاح دینی بنیان نهاده شده و تناقض‌هایی که پروتستانیسم به بار آورده است، جستجو نمود. از دستاوردها و پیامدهای مهم دیگر آن مشخص شدن اخلاق بود؛ زیرا لوتر و کالون به اخلاقیاتی توصیه می‌کردند که مبتنی بر انگیزه‌های درونی بود و افراد باید به ندای وجدان خود گوش می‌دادند و به عبارت دیگر، مبتنی بر اصول اخلاقی نبود.

از مهم‌ترین اصولی که نهضت اصلاح دینی بر آن تأکید می‌ورزید و از مبانی و اصول اساسی سکولاریسم به شمار می‌آمد جدایی دین از سیاست بود. کالون، از دیگر رهبران نهضت اصلاح دینی، در سال ۱۵۴۱ م. پیش‌نویس قانونی برای کلیسای ژنو تهیه کرد که بر اساس آن، قلمرو و سیطره حکام غیرمذهبی و کلیسا کاملاً مشخص و تفکیک شده بود. کالون معتقد بود که حکومت غیرمذهبی یک حکم الهی است و برای مسیحیان نفع اساسی به دنبال دارد. وی بر این نکته اصرار می‌کرد که توصیه‌های او مستقیماً برگرفته از کتاب مقدس است. لوتو نیز وجود یک قدرت دنیوی نیرومند را، که همه موظف به اطاعت از او باشند، ضروری می‌دانست.

جدا کردن مبدأ قلمرو دینی از قلمرو دنیوی را می توان طلیعه یکی از ویژگی های سکولاریسم برشمرد که حرکت اصلاح دینی در آن نقشی اساسی داشت. تمایز میان جهان دینی و دنیوی منجر به پیدایش فضایی فکری شد که در سایه آن، مطالعه تجربی و علمی جهان شکل گرفت.

۲. تبدیل جامعه بسته به جامعه باز: از جمله عواملی که در شکل گیری تمدن جدید و بالتبع، فرهنگ جدید نقش دارد، برون نگرایی غرب و جذب عناصر مفید و سازنده از فرهنگ و تمدن های دیگر است. تماس مکرر اروپایی ها با مسلمانان در جنگ های صلیبی و همچنین حکومت اسلامی اندلس، که در اواخر قرن اول هجری بنیان نهاده شده بود، موجب انتقال فرهنگ اسلام به اروپا گشت. آنان تأسیس کتابخانه، ترویج کشاورزی، استخراج معادن و اختراع وسایل جدید از جمله ساعت را از مسلمانان آموختند. در سال های هم زمان با عصر روشنگری، اکتشافات جغرافیایی، اروپاییان را به این نتیجه رهنمون ساخت که تنها به فکر جامعه و اقتصاد بسته خود نباشند و به دنبال کشف مسائل جدید برآیند. این امر تحولی در افکار بسته و منجمد اروپایی ها نیز به وجود آورد و طبقه جدیدی، که معتقد به ارزش های جدید بود، نضج گرفت.

۳. پیدایش جامعه صنعتی: هم زمان با تحولات مقارن با عصر روشنگری و پس از آن، متفکرانی در غرب، پا به عرصه وجود نهادند که به صنعت و فن آوری روی آوردند، به گونه ای که علم در قبال عقل نظری از اهمیت والایی برخوردار گردید. در حقیقت، فن گرایی ناشی از اهتمام بیش از حد نسبت به تجربه گرایی و علم بود که یکی از مبانی فکری سکولاریسم محسوب می شود. ویژگی فن آوری جدید سلطه بر طبیعت است. پیامدش نیز آن است که روابط تولیدی دچار تغییر و دگرگونی می گردد. انسان از کشاورزی به صنعت روی می آورد و کسانی هم که به حرفه کشاورزی اشتغال داشتند با نفی سنت های حاکم گذشته رابطه تولید را همسو با سایر بخش ها و نظام اقتصادی به پیش بردند. به تدریج، طبقه متوسط در جامعه شکل گرفت که برخلاف طبقات سنتی پیشین، پیوندهای طبیعی در محیط برخوردار نبود. این طبقه «بورژوا» نامیده شد و در قرن هجدهم از ثروت فراوانی برخوردار بود و به تدریج، خواهان ایفای نقش در اداره امور جامعه و حکومت گردید. بدین لحاظ، انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

از نگاه مارکس، بورژوازی علت فرهنگ و تفکر عصر جدید است، اما برخی دیگر معتقدند که بورژوازی در عصر جدید و مصادف با پیدایش تفکر عصر جدید به وجود آمده و هر یک از دیگری متأثر است. از دیگر پیامدهای فن‌آوری و صنعت، عقل‌مداری است؛ زیرا انسان همواره در حال محاسبه‌گری است که نتیجه طبیعی آن، برنامه‌ریزی و تجزیه و تحلیل مسائل و پیش‌بینی و در نتیجه، نفی قضا و قدر و دین‌مداری است. تخصص و متخصصان چنین جامعه‌ای از ارج و مقام برخوردارند و جایگزین متولیان دینی می‌شوند.

۴. تأثیرات سکولاریسم بر نظام‌های حقوقی اروپایی

در حوزه حیات انسانی، روابط رفتاری یا بین افراد است یا بین فرد و دولت یا بین دولت و دولت این سه حوزه رفتاری، هر یک ماهیتی دارد که دانش حقوق با بررسی آن‌ها و به‌کارگیری روش مناسب، قواعد هر یک را بیان می‌کند. آنگاه که حقوق از قواعد حاکم بر رفتار بین افراد سخن می‌گوید آن را حقوق خصوصی می‌نامند. در چنین حوزه‌ای کارکرد دولت، نظارت و شناسایی است. قواعد در حوزه حقوق خصوصی بر اساس رضایت شکل می‌گیرد و دولت فقط هنجارها را مدیریت و کنترل می‌کند. این مسئولیت دولتی، حوزه کشوری دارد، اما زمانی که دایره رفتار میان افراد از مرزهای یک کشور فراتر می‌رود حوزه‌ها نیز گسترده می‌شود. در چنین حالتی، قواعد میان افراد در حوزه حقوق بین‌الملل خصوصی تنظیم می‌شود. حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل عمومی حوزه‌ای هستند که به روابط دولت‌ها توجه می‌کنند، اما این دو حوزه آنجا از هم جدا می‌شوند که رابطه میان فرد و دولت یا دولت و دولت در میان باشد. حقوق عمومی مجموعه قواعدی را مطرح می‌کند که بر روابط میان فرد و دولت حاکم است، اما حقوق بین‌الملل از قواعد میان دولت‌ها سخن می‌گوید. این حوزه‌های مجزا، از وجود ساختاری علمی در دانش حقوق پرده برمی‌دارد که بر اساس حوزه‌های حیات انسانی تنظیم شده است، اما چنین خط تمایزی همیشه مانع خلط نشدن این حوزه‌ها نیست.

آنچه در چگونگی قاعده‌مند سازی عرصه‌های مختلف حقوقی پیش‌گفته سهم تعیین‌کننده‌ای دارد مکاتب حقوقی هستند. این مکاتب به ساختارهای دانش حقوق محتوایی معرفتی می‌بخشند؛ باوجود تأثیر محتوایی مکاتب حقوقی بر نظام‌های حقوقی، در دنیای امروز مرسوم است که نظام‌های حقوقی را در دانش حقوق بررسی می‌کنند و معرفت‌ها و مکاتب معرفتی را به حوزه فلسفه وامی‌گذارند. بر اساس همین نگاه نیز نظام‌های حقوقی موجود در جهان در چند دسته کلی جای می‌گیرند. در این دسته‌بندی کل جهان اسلام دارای یک نظام حقوقی

در نظر گرفته می شود که نظام حقوق اسلامی نامیده می شود؛ نظام حقوقی کل کشور امریکا و انگلیس هم «کامن لو» به شمار می آید؛ کشورهای اروپای بری که فرانسه و آلمان را دربرمی گیرند برخوردار از نظام حقوق ژرمن تلقی می شوند و نظام حقوقی کشورهای سوسیالیست هم نظام حقوقی سوسیالیستی است. نظام های حقوقی هر یک مرزی دارند که برای مطالعه آنها نیاز است این مرزها مشخص گردند. مرزهای معرفتی، فرهنگی و حقوقی برخلاف مرزهای جغرافیایی به دشواری تشخیص داده می شوند. برای تعیین آنها نخست باید موارد شمول معلوم گردند تا میان آنها و آنچه خارج از این حیطه است قائل به تمایز شد.

در جهان غرب آنچه مبناى نظام حقوقی آنها قرار گرفته مکتب انسان محوری است که بر عقل منفک از شرع و وحی تأکید می کند. (سکولاریسم) این نظام، گرچه چنین محتوایی دارد، در آن از روش ظاهراً مناسبی استفاده شده که ساختار و ساختمانی منظم را برای آن فراهم آورده است. با توجه به همین روش است که در تحلیل حقوق غرب، آن را همچون ساختمانی خواهیم یافت که هر جزئی از آن با روش و دلیل در جای خود نصب شده است، البته نباید این نکته را فراموش کرد که این روش، هر چند خوب است، کامل نیست.

حقوق اروپا در بستری تاریخی به وضعیت موجود رسید. این بستر تاریخی که از دوره روم باستان تا عصر جدید ادامه یافت با توجه به خصیصه هایی به سه مرحله تقسیم پذیر است: دوره روم قدیم، قرون وسطی و عصر جدید. روم قدیم، دوره روم باشکوه بود که قواعد نسبتاً قبل تأملی داشت، اما دوره بی دینی بود. دوره کلیسا یا همان قرون وسطی دوره ایمان شد، اما قواعد نظام مندی نداشت. در قرن های یازدهم تا سیزدهم این پرسش برای اروپاییان مطرح گردید که رمز موفقیت روم قدیم چه بوده است؟ عده ای در پاسخ به این پرسش به قاعده، قانون و حقوق آن موجود در آن دوره اشاره کردند و آن را عامل موفقیت روم باستان دانستند. با این پاسخ بود که عده ای خواستار استفاده از آن قواعد شدند، اما در عمل با آنان مخالفت شد. افرادی که به این استفاده پاسخ منفی دادند به تعلق داشتن چنین حقوقی به دوره کفر استناد می کردند و با این دلیل چنین کاری را نادرست می شمردند. اما در این میان بعضی از فیلسوفان کفر را تحلیل کردند و گفتند کفر دو جزء دارد: یکی عقل و دیگری کفر که عقل آن خوب است و کفر آن بد. آنها پس از این اثبات کردند که حقوق روم باستان ناشی از عقل آن بوده است و این گونه بود که «کلمه حکم به العقل حکم به الشرع؛ هر چه عقل حکم کند، شرع هم حکم می کند» شعار مسیحیان در قرن سیزدهم میلادی شد. از آنجاکه از زمان فروپاشی روم باستان تا این زمان، که اروپاییان به فکر استفاده از نظام حقوقی آن افتادند، هشت قرن می گذشت، استخراج این نظام کار ساده ای نبود و مقدماتی

می‌طلبید. با توجه به همین مقدمات و ضرورت‌ها بود که ۹۶ هزار شرح نوشته شد و بعد اصول استخراج گردید. آن‌ها پس از مدتی و به‌ویژه در قرن هفدهم میلادی متوجه شدند که این کارها کفایت نمی‌کند و اصول نمی‌تواند پاسخگوی زندگی جدید باشد. از آنجا که قرن هفدهم قرن روش بود و به دلیل تأکید دکارت بر روش، فضای روش‌گرایی بر علوم سایه افکنده بود، تدوین‌کنندگان نظام حقوق غرب در پی دستیابی به منطق حقوق برآمدند. آن‌ها محیط تجزیه و ترکیب بالن دیوی و علوم غیرانسانی را وارد علوم انسانی کردند و گفتند با تجزیه انسان‌ها به اتم می‌رسیم و همین شد قاعده فردگرایی. آن‌ها معتقد بودند همان‌گونه که قواعد نقطه، خط، صفحه و حجم را می‌شناسند از قواعد فردگرایی هم اطلاع دارند. به نظر آن‌ها دو اصل بر نقطه‌ها حکومت می‌کند آزادی و مساوات و از ترکیب آن قرارداد اجتماعی پدید می‌آید. در این قرارداد مرزهای تعدی و تجاوز مشخص می‌شود و تجاوزهای بدنی و اذیت و آزارها غیرقانونی و بقیه آزاد می‌گردد.

همان‌گونه که گفته شد، این حقوق غربی سکولار ربطی به وحی ندارد؛ بنابراین درجایی که پای ارزش به میان می‌آید، دچار مشکل می‌شود. این حقوق معاد ندارد؛ بنابراین اشروس، که فردی سوسیالیست است، به دستگاه فکری هابز، با تمام زیبایی‌اش، اشکال گرفته و گفته است: دستگاه فکری هابز را نه تنها خدا، بلکه توهم وجود خدا هم به هم می‌ریزد؛ چون در مرحله اول خدا را نفی کرد تا بتواند «انسان - اتم» را بسازد. رالز هفت خیر بنیادین را تصور می‌کند در این خیرهای بنیادی خدا نیست. اگر خدا هم مطلوب باشد، دستگاه از کار می‌افتد؛ چون باید به فرمان او گوش دهیم. امروز غرب در مقابل جریان توحید‌گرایی احساس خطر می‌کند؛ زیرا اگر در حالت اولیه هم احتمال وجود خدا باشد، کار او تمام است.

در دستگاه حقوقی غرب، معاد نمی‌تواند مطرح باشد؛ چون قواعد آن را با روش عقل منفک از شرع و وحی نمی‌توان تشخیص داد. عقلی که فردگرایی و انسان - اتم را مطرح می‌کند و روحی برای انسان در نظر نمی‌گیرد نخواهد توانست از دنیای پس از مرگ و پاداش و عذاب اخروی سخن بگوید. این عقل با کنار نهادن وحی، هیچ‌گونه ملاکی برای تعیین رفتار مستوجب عذاب یا پاداش اخروی نخواهد داشت. بر نداشته‌های نظام حقوقی غرب، معنا نداشتن مسئولیت متقابل را هم باید افزود. این نظام قاصر از آن است که مسئولیت متقابل را تعریف کند. این در حالی است که در قرآن آمده است از اهل بهشت می‌پرسند: چه چیزی شما را به بهشت آورد؟ و آن‌ها در پاسخ می‌گویند: «انا کنا فی اهلنا مشفقین؛ ما میان خانواده با شفقت بودیم». «شفقت» دو معنا دارد؛ یکی با کلمه «آن» متعدی می‌شود و به معنای آن است که برای خودمان می‌ترسیم، و دیگری با «فی» است که

ترسیدن برای طرف مقابل معنا می‌شود. با توجه به چنین آیاتی است که مسئولیت متقابل در اسلام اهمیت بسیاری دارد و بر امر به معروف و نهی از منکر تأکید بسیاری می‌شود. در غرب معنا نداشتن مسئولیت متقابل، امر به معروف را هم از کاربرد می‌اندازد و آن را فقط به حوزه تجاوز محدود می‌کند. بر این اساس انسان وظیفه‌ای ندارد به فرد دیگری کمک مالی و غیرمالی کند و اگر این کار را هم انجام می‌دهد، برای کمال خود است. در حالی که نظام حقوقی اسلام سه حوزه مشخص دارد که عبارت‌اند از: اموال، بدن و عفاف. در بخش اموال، سکولارها تقریباً مانند مسلمانان هستند و ۹۰ درصد قوانین آن‌ها باهم مشابه است. در حوزه بدن هم تا حدودی قواعد یکسان است، اما آنچه باعث تفاوت در این حوزه می‌شود بحث خودکشی است که بر اساس مکتب اسلام غیرقانونی و غیرشرعی است، اما اندیشه خودمحور، چون انسان را مالک بدن خود می‌داند، امر به خودکشی نکردن را خارج از حوزه من تلقی می‌کند. در حوزه عفاف هم چون اصل آزادی قاعده است، نمی‌توان بحث حجاب را معنا کرد. اندیشه سکولار می‌گوید اگر مردها به واسطه بی‌حجابی زن تحریک شوند، از دو حالت خارج نیست: یا آزادانه رابطه برقرار می‌کنند که اشکالی ندارد و با رضایت زن است، یا تعدی می‌کند که دولت باید جلوی تعدی او را بگیرد. آنچه باعث چنین تحلیلی می‌شود نبود ارزش و گنجانده نشدن آن در نظام حقوقی غرب است. در اندیشه اسلامی بر اساس این اصل که «الذین لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم» آزادی به آن شکلی که در غرب وجود دارد مطرح نیست مگر در حوزه خانواده.

نقص‌هایی که در نظام‌های حقوقی مبتنی بر عقل بشر دیده می‌شود دلیلی است بر کامل نبودن آن‌ها، اما این به معنای ندیدن تلاش بشر نیست. بشر طی قرن‌های بسیاری زحمت کشیده است تا این نظام را کارآمد سازد، اما ضعف منبع معرفتی، به ضعف آن در روش انجامیده است. این نظام نمی‌تواند حوزه انسان را توسعه دهد. اگر هم بخواهد این حوزه را توسعه دهد، روش آن را ندارد. با توجه به چنین ضعف‌ها و ناکاستی‌هایی است که حقوق الهی و اسلامی ضرورت می‌یابد. این حقوق نمی‌خواهد نظم را رد کند و تعدی را مجاز بشمارد، بلکه به دنبال بیان کامل‌تر نظم است. برای تحقق چنین نظامی به تلاش وسیع در حوزه روش و نهادسازی نیاز است. سروسامان دادن رفتارهای اجتماعی پیچیدگی‌های بسیاری دارد. هرچند با موعظه می‌توان غفلت انسان را برطرف و او را متوجه خدا کرد، این کار به تنهایی کافی نیست؛ زیرا رفتار اجتماعی قاعده معین می‌خواهد. دستیابی به این قاعده کار آسانی نیست؛ به‌ویژه که بشر در حوزه رفتار اجتماعی انسانی منهای وحی خود بسیار توسعه پیدا کرده است. اگر می‌گوییم حقوق در دنیای سکولار ساخته شده است، درست است. این حقوق تاریخ و

پیوستگی خودش را دارد، اما شایسته است که ما مسلمانان هم در مقابل تاریخ خودمان را داشته باشیم و منابع معرفتی‌مان را بازخوانی کنیم. ما نباید مقلد باشیم، ولی تعامل را باید بفهمیم و موارد کاربردی و استفاده‌پذیر را بدانیم. این کار بدون روش امکان ندارد و سقوط را به دنبال خواهد داشت. این حوزه یک مبنای معرفتی دارد و آن این است که این مرزها باید شناخته شود. غربی‌ها می‌گویند: ما حقوقی داریم که به مدت سه هزار سال قدمت دارد، از روش، نظام و ساختار برخوردار است، اما ما جای خدشه آن را می‌دانیم. این نظام، حقوقی است بدون خدا که انسان را به قیامت سوق نمی‌دهد. ما اگر بتوانیم این نظام را مخدوش کنیم، غرب به کمک ما خواهد آمد؛ زیرا بسیاری از اندیشمندان آن متوجه شده‌اند که این حقوق نقص جدی دارد؛ نقصی که به منابع معرفتی آن بازمی‌گردد. و باید در تدوین قوانین از منابع وحیانی انسانی استفاده کرد (دکتر محمود حکمت نیا، ماهنامه زمانه، شماره ۲۱).

۵. سکولاریسم در ایران:

در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، زمامداران قجری، اشراف‌زادگان را برای تحصیل علم به دیار غرب روانه ساختند و در این میان تعداد اندکی از آن‌ها با اندیشه‌های غربی آشنا شدند. آنان شیفته تفکر سده هجدهم اروپا گشته، بدون توجه به شرایط خاص اروپا، ماهیت کلیسا و دوران تاریک قرون وسطایی در مغرب زمین و مهم‌تر از همه تفاوت فاحش شرایط زیستی و فرهنگی مشرق زمین با اوضاع آن دیار، درصدد برآمدند، ایده‌ها، تفکرات و راه‌حل‌های سده هجدهم اروپا را در جهان اسلام پیاده کنند، اینان خود را «منورالفکر» نامیدند که ویژگی‌های عمده‌شان را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

- ۱- تقلید کورکورانه و بی‌حدومرز از غرب.
- ۲- ستایش پیشرفت‌های غرب در زمینه‌های مادی و معنوی.
- ۳- اعتقاد به تقلید یا اقتباس راه و روش غرب در همه زمینه‌ها.
- ۴- تلاش در جهت تطبیق نظام‌های فرهنگی و اجتماعی ملل اسلامی به نظام‌های اجتماعی و فرهنگی غرب.
- ۵- مخالفت شدید با مذهب و سنن ملی و ناخشنودی از چیرگی عقاید مذهبی.

از زمان قاجار، خصوصاً فتحعلی شاه و تحولاتی که از نظر سیاسی، نظامی و فرهنگی در آن زمان پیش آمد، می‌توان روشنفکری در ایران را تاکنون به چند دوره تقسیم‌بندی نمود:

۱- دوره مشروطه (از آغاز تا شکل‌گیری و توسعه آن) که صبغه خودباختگی فرهنگی و علمی، علم‌زدگی و غرب‌گرایی داشته وعده‌ای را به انکار دیانت و شریعت وادار نمود وعده‌ای دیگر را به فکر سکولاریزه نمودن دین کشانده تا با تاکتیک مدرنیزه کردن تفکر و اندیشه‌ی دینی و ترویج اومانیسم و عقلانیت ابزاری، در جهت غربی شدن گام بردارند. (نمایندگان این دوره، میرزا ملکم خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده و عبدالرحیم طالبوف و ... بودند).

۲- دوره پس از مشروطه، یا دهه ۲۰ که روشنفکری الحادی و ضد مذهب یا اندیشه‌های ماتریالیستی و کمونیستی رشد و نضج یافت (نمایندگان این مرحله حزب توده و کمونیست و ... بودند).

۳- دوره روشنفکری مذهبی و دینی که در دهه‌ی ۳۰، ۴۰ و ۵۰ (به‌ویژه ۴۰ تا ۵۰) گسترش یافت که درصدد تفسیر متون دینی با متد فیزیک، ریاضی، علوم تجربی و پوزیتویستی برآمدند (نمایندگان این دوره مهندس مهدی بازرگان بودند).

۴- دهه ۵۰ تا ۶۰ دوره‌ای از روشنفکری که التقاط جدید و ماتریالیسم منافع در عرصه قرآن و نهج‌البلاغه گسترش یافت یعنی به دلیل عدم فهم و درک صحیح از عمق دین و مکانیسم منطقی تفسیر دین و عدم تعبد به شریعت و یا بیماری فکری و عدم ارتباط با روحانیت و حوزه‌های علمیه به اتخاذ روش تفسیر مادی از دین با حفظ ظواهر قرآن و سنت، جریان «التقاط اندیشی» را به وجود آوردند (نماینده این دوره سازمان مجاهدین خلق ایران است).

۵- دهه ۶۰ تا ۷۰ که جریان روشنفکری به‌سوی تفسیر لیبرالیستی و سکولاریستی از دین سوق پیدا کرد و با متد معرفت‌شناسی و تئوری اصلیت تفکر و معرفت دینی در عرصه اندیشه و نظر تئوری دموکراتیک دینی در عرصه سیاست و حکومت به ظهور رسید (نماینده این دوره دکتر عبدالکریم سروش می‌باشد).

جریان‌های روشنفکری منفی که درصدد تفسیر مادی، جامعه‌شناختی محض، علمی صرف، التقاطی و معرفت‌شناختی از دین و مذهب برآمدند.

ریشه‌های تاریخی و فلسفی سکولاریسم در ایران را به شرح زیر فهرست نمود:

۱- جهل به مبانی دینی و جامعیت اندیشه ناب اسلامی خصوصاً عدم فهم بعد اجتماعی و حکومت دینی.

۲- جهل به مبانی سکولاریسم و عقلانیت ابزاری (البته عده‌ای چنین هستند ولی عده‌ای دیگر کاملاً به مبانی سکولاریسم واقف‌اند).

۳- تفسیر ماتریالیستی و دیالکتیکی و انقلابی، سیاسی و اجتماعی از دین که به التقاط منتهی شد.

۴- وابستگی‌های سیاسی به غرب و دارا بودن قصد و غرض سیاسی.

۵- بشری دانستن، تقدس زدایی، عصرت، تغییر و تحول معرفت دینی نیز از مبانی سکولاریسم دینی است (محمدجواد رودگر، مجله رواق اندیشه، ش ۲۹، ص ۳۱).

در ادامه به تفکرات برخی از روشنفکر آنکه در شکل‌گیری ایده سکولاریستی در ایران مؤثر بودند اشاره می‌شود:

از نوشته‌های نمایندگان ایران که به اروپا می‌رفتند و در مقابل فرهنگ آن سرزمین حیرت‌زده و احساس تحقیر و حقارت می‌کردند که از جمله آن‌ها می‌توانیم به نوشته‌های ملکم ناظم الدوله و میرزا آقاخان کرمانی و آخوندزاده اشاره کنیم.

میرزا فتحعلی آخوندزاده: او در خانواده نسبتاً مرفهی زاده شد. پدرش میرزا محمدتقی، کدخدای قصبه خامنه بود. مادر فتح علی از زندگی در کنار همسر نخستین شوهر به تنگ آمد و در سال ۱۲۳۳ با فتح علی به نزد عمویش حاج علی اصغر رفت از این تاریخ فتح علی به فرزندی حاج علی اصغر درآمده و دیگر پدرش محمدتقی را ندید. وقتی ۷ ساله شد به مکتب‌خانه رفت و جهت کسب لباس روحانیت تحت تربیت دینی قرار گرفت (عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران: ۱۳۶۰، ص ۲۹).

میرزا عبدالحسین خان معروف به میرزا آقاخان: متخلص به بهار کرمانی فرزند عبدالرحیم مشیری در سال ۱۲۷۰ در قصبه مشیر از بلوک بردسیر کرمان متولد شد پدرش از مالکان و خان‌های بردسیر بود و به سلسله تصوف «اهل حق» تعلق داشت. جده پدري آقاخان دختر قاضی تهمتن از بزرگان دین زرتشتی بود که بعد به کیش اسلام درآمد.

آقاخان ادبیات فارسی و عربی، تاریخ اسلام و ملل و نحل و فقه و اصول و حدیث، ریاضیات، منطق، حکمت و عرفان را به شیوه متداول آن روزگار آموخت. معلم او در حکمت و طبیعیات حاجی آقا صادق از

شاگردان ملاهادی سبزواری بود. عرفان، تاریخ، فلسفه، حکمت ملاصدرا و شیخ احمد احسانی را نزد حاجی سید جواد شیرازی معروف به کربلایی خواند. میرزا فعالیت سیاسی خود را در کرمان شروع کرده و سرانجام به اتهام بایبگری به استانبول رفت. در این دوران است که با آرای فلسفه عصر روشنایی سده ۱۸ اروپا نظیر ولتر، روسو آشنا می‌شود و از حکمت و عرفان قدیم ایران بریده و به لامذهبی روی می‌آورد و مذهب اصالت عقل را پیشه کرده و به سنت تاریخ‌نویسی قدیم پشت می‌کند.

آقاخان در پی تعلق خاطر به فرهنگ و تمدن غربی و جانشین نمودن دین و معارف الهی به وسیله علم و عقلی که در غرب مصطلح است به این مسئله معتقد می‌شود که وجود حکما و اهل علم موجب بی‌نیازی به انبیا شده و علم به مراتب بهتر از اعتقاد است او با شاهد آوردن علوم و فنون و اختراعات بشری نتیجه می‌گیرد که همین انسان می‌تواند احکام تکلیفیه خود را وضع کند و لذا نیازی به وحی نخواهد داشت وی می‌گوید: «ممکن است جامعه احکام و تکالیف خود را به اجماع عقول خود معین کند زیرا حسن و قبح اشیاء عقلی است و هرکسی خیر و شر را از هم تمییز می‌دهد. وانگهی به مشاهده می‌بینیم آدمیان آن قدر قوه تمییز و شعور دارند که هزاران کار دیگر را در امر زندگی خود منظم بدانند و هزار گونه علوم و فنون و صنایع اختراع نمایند. پس در وضع پاره‌ای نوامیس و احکام تکلیفیه هم عاجز نخواهند ماند. باز در این زمان ملل اروپا را می‌بینیم که به جهت اداره خود تنظیمات حسنه بزرگ‌تر، دین را رها کرده‌اند و به همین قیاس است که وجود حکما و اهل علم را کافی از وجود انبیا دانسته، می‌گویند علم به مراتب اشرف از اعتقادات و فهمیدن بهتر از باور کردن است.» (مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، روشنفکران وابسته، ج ۶، ۱۳۷۸، ص ۶۲).

به هر صورت روشنفکران یکی از عوامل اجتماعی بودند که در تکوین و شکل‌گیری سکولاریسم در ایران نقش مؤثری داشتند. آنان در قالب عامل‌های فرهنگی با بیان خود در جهت ترویج ایده‌های سکولاریستی تلاش کردند و ملکم خان و یارانش را می‌توانیم از پیش‌قراولان غرب‌زدگی مفرط در ایران بدانیم که کوشیدند اصول غربی را بر مبنای لوازم جدایی دین از سیاست و تفکیک قوانین کشوری از قوانین شریعت ترویج نمایند.

۵- تأثیر سکولاریسم بر نظام حقوقی ایران

هرچند در نظام حقوقی ایران به دلیل بهره‌مندی از منابع عظیم فقهی که برگرفته از قرآن و سنت است جلوه‌های تفکر سکولاری به صورت محدودتری به این سامانه حقوقی رخنه کرده است ولی این بدان معنا نیست

که نظام حقوقی ایران را مصون از هجمه‌ی تفکرات سکولاری بدانیم. بافاصله گرفتن از ده نخست انقلاب و فروکش کردن فضای احساسی و انقلابی که عمدتاً بر مبنای تمایلات دینی بود قوانین اسلامی با تفسیرهای غیردینی رواج پیدا کرد. اندیشه‌های سکولاری اگرچه نتوانستند به صورت مستقیم وارد قوانین موضوعه ایران شوند ولی با اشاعه و گسترش دیدگاه‌های غیردینی و در برخی از موارد دین ستیزانه فضا را برای تفسیرهای خلاف دین از متون دینی فراهم کردند. در همین زمان است که عده‌ای با عنوان روشن فکر دینی در صدد تطبیق مبانی شرعی با اندیشه‌های سکولاری برآمده و سعی نمودند بین این دو نظام هماهنگی برقرار کنند. حال آنکه نظام حقوقی ایران به علت بهره‌مندی از منابع و حیاتی رسالتی جز دفاع از ارزش‌های بنیادین بشری را ندارد به عبارت دیگر نظام حقوقی در اسلام راهبر و پیشرو جامعه است و وظیفه اصلاح روابط بین فردی و بین افراد و حکومت را دارد. در حالی که نظام‌های حقوقی سکولار عمدتاً بر مبنای غیردینی و غیرشرعی استوار بوده و خواست افراد جامعه در رأس توجه نظام حقوقی قرار می‌گیرد هر چند که برخلاف فطرت و ارزش‌های جامعه باشد. این خصیصه همان ویژگی انسان محوری است که از اصول بنیادی سکولاریسم به شمار می‌آید. تصویب قوانین متعدد که نه تنها خلاف دین است بلکه با ارزش‌های مسلم انسانی در تعارض است گویای همین مطلب است برای مثال در سال‌های اخیر تصویب قوانین در رابطه با هم جنس گرایان در کشورهای اروپایی و آمریکایی پیامد پیرو بودن نظام حقوقی از خواست مردم است. در این نظام‌ها حقوق یکی از رسالت‌های بنیادین خود را از دست می‌دهد و هیچ نقشی در اصلاح جامعه ندارد. در حال حاضر نظام حقوقی ایران از لحاظ شکلی کاملاً تحت تأثیر رویکردهای حقوق اروپایی در تدوین قوانین است. همچنین از لحاظ ماهوی نیز تا حدودی می‌توان جلوه‌هایی از قوانین مبتنی بر اندیشه‌های سکولاری را رصد کرد. برای مثال هر چند در رابطه با بانک داری در نظام اسلامی قوانین جامعی وضع شده است و ادعای تطبیق با موازین شرعی را دارد اما نمی‌توان در وجود پاره از سازوکارهای غربی و اروپایی در این قوانین تردید نمود.

نتیجه‌گیری

به لحاظ تاریخی، سکولاریسم واکنش طبیعی تحولاتی بود که پیش از عصر روشنگری در اروپا رخ داد، تحولاتی در اروپا روی داد که اروپاییان در تعارض میان علم و عقل با دین، دین را به کناری نهادند و علم و عقل را به عنوان پایه‌های فکری - فرهنگی جدید برگزیدند که سکولاریسم نام گرفت. برخی از نویسندگان همچون

دانتی و ماکیاولی و سایر نویسندگان دنیوی، بنیادهایی را برای علوم و فرهنگ غرب ارائه کردند که از ارزش‌ها، و به‌طور کلی، دین فارغ بود.

سکولاریسم به تدریج، هم‌زمان با عصر روشنگری شکل گرفت، مسائلی در اروپا به وجود آمد که زمینه‌ساز این مسئله شد، به‌گونه‌ای که در قرون هجدهم و نوزدهم، فرهنگ حاکم بر اروپا با آنچه پیش از آن وجود داشت تفاوت ماهوی یافت؛ خدامحوری جای خود را به عقل‌مداری، علم‌گرایی، انسان‌محوری و سنت‌ستیزی و مانند آن از دیگر بنیادهای فرهنگ جدید بود، که کشورهای اسلامی و از جمله ایران را هم تحت تأثیر خود قرار داد. جلوه‌گاه این تفکرات در می‌توان در قوانین موضوعه که در این دوره در کشورهای اروپایی تصویب شد مشاهده کرد. قوانینی که عمدتاً بر نیازهای دنیوی تأکید کرده و رسالتی جز تحقق بخشیدن به خواست‌های انسانی ندارد. قوانین تصویب‌شده در نظام‌های مبتنی بر رویکردهای سکولاری در وهله‌ی اول ناشی از اراده‌ی اکثریت مردم هستند. این اراده نه تنها می‌تواند برخلاف دین باشد بلکه خلاف فطرت و ارزش‌های مسلم انسانی بودن آن‌ها هم اهمیت ندارد. در این بین نظام‌های حقوقی خرد و از جمله نظام حقوقی ایران به شدت در معرض آسیب‌های این تفکر است. رسوخ اندیشه‌های سکولاری در سال‌های اخیر با عناوین مترقیانه در تلاش‌اند که ذهن اکثریت مردم را به سمت خواست‌های خود سوق داده و نظام حقوقی را اجبار به تبعیت از خواست‌های بشری کند. امری که لزوم توجه به بنیان‌های اساسی دینی و قرائت نوآورانه از آن‌ها مبتنی بر شرایط اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر نموده است.

منابع

- ۱- ارتباط عقل و وحی در اسلام و مسیحیت ۱۳۷۱. نامه فرهنگ، سال دوم.
- ۲- آدی، البرت ۱۳۶۸، سیر فلسفه در اوریا، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: زوآر، چاپ دوم.
- ۳- آغاجری، هاشم ۱۳۸۲، «سکولاریسم»، مجله بازتاب اندیشه، شماره ۴۲.
- ۴- آنتونی آر، بلاستر بی‌تا، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- ۵- بازارگاد، بهاء‌الدین ۱۳۸۰، مکتب‌های سیاسی، قم: انتشارات اقبال.
- ۶- حائری، عبدالهادی ۱۳۶۰، تشیع و مشروطیت در ایران، انتشارات امیرکبیر.
- ۷- خاکی، محمدرضا ۱۳۸۲، توسعه جهانی و گفتمان سکولار، رواق اندیشه، شماره ۲۵.
- ۸- دامپی یر ۱۳۷۱، تاریخ علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت.
- ۹- راسل، برتراند ۱۳۷۷، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: پرواز، چاپ ششم.
- ۱۰- رحیمی، علیرضا ۱۳۶۸، سیر تفکر جدید در اروپا، تهران: بعثت.
- ۱۱- رفیع‌الدین، محمد ۱۳۶۲، پاک‌سازی سکولاریسم، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۲- رودگر، محمدجواد ۱۳۸۳، «ریشه‌های پیدایش و گسترش سکولاریسم»، مجله رواق اندیشه شماره ۲۹.
- ۱۳- ژیلسون، آتین ۱۳۶۱، نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطا تا اوایل قرن حاضر، ترجمه احمد احمدی، تهران: انتشارات حکمت.
- ۱۴- ساسانی، احمدخان ملک ۱۳۳۸، سیاست‌گذاران دوره قاجار، تهران: انتشارات باران.
- ۱۵- سبجانی، جعفر ۱۳۸۵، مجله تخصصی کلام اسلامی، شماره ۵۹.
- ۱۶- سروش، عبدالکریم ۱۳۷۴، مجله کیان فرهنگی، شماره ۲۶.
- ۱۷- صعب، ادیب ۱۹۹۵، الدین والمجتمع رویه مستقبلیه، بیروت: دارالنهج.

- ۱۸- علی بابایی، غلامرضا ۱۳۷۴، فرهنگ تاریخ - سیاسی ایران و خاورمیانه، جلد اول، تهران: موسسه رسا.
- ۱۹- قربان، ملحم ۱۳۸۳، قضايا الفكر السياسي، الحقوق الطبيعي، بيروت: مؤسسه الجامعيه للدراسات و النشر.
- ۲۰- کرسون، آندره ۱۳۶۳، فلاسفه بزرگ، ترجمه کاظم عمادی، چاپ چهارم، تهران، صفی علی شاه.
- ۲۱- لوکاس، هنری ۱۳۶۶، تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ اول، تهران: انتشارات کیهان.
- ۲۲- محمدنقوی علی ۱۳۶۳، جامعه شناسی غرب گرایی، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- ۲۳- موسکا گائتانا و بوتو گاستون ۱۳۷۰، تاریخ عقاید و مکتب های سیاسی، ترجمه حسین شهید زاده، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- ۲۴- نوروزی، محمدجواد ۱۳۷۶، «مبانی فکری سکولاریسم»، مجله معرفت، شماره ۲۲.